

پژوهشی در رشوه و اخذ اجرت از متحاکمین از دیدگاه مذاهب اسلامی

فاطمه اردستانی

دانشجوی کارشناسی ارشد فقه مقارن و حقوق خصوصی اسلامی ورودی ۸۷ دانشگاه مذاهب اسلامی
f.ardestani@ymail.com

چکیده

رشوه به عنوان یکی از کسبه‌های حرام در فقه مذاهب اسلامی، از دیدگاه قرآن، سنت و اجماع، عملی نامشروع و مذموم شناخته شده است. متیقن از رشوه آن چیزی است که راشی به مرتشی اعطا می‌کند یا این هدف که مرتشی به باطل و نه به حق، به نفع راشی عمل نماید. مطابق با ادله معتبر لفظی و لّبی، رشوه منحصر در موارد قضایی نبوده، بلکه در موارد غیرقضایی هم جریان پیدا می‌کند.

اخذ اجرت قاضی از متحاکمین نیز عنوان دیگری است که در ذیل بحث از اخذ اجرت بر واجبات، به طور خاص مورد بررسی قرار گرفته است. در جواز یا عدم جواز اخذ اجرت بر قضا، از جانب فقیهان اسلامی بحثهایی به تفصیل صورت گرفته که در مجموع، سه نظریه حرمت، جواز و تفصیل در این باره مطرح شده است. در این میان، گرچه مشهور فقیهان امامیه و برخی از فقیهان اهل سنت قائل به نظریه حرمت می‌باشند، اما ادله این دسته از فقها، به طور کلی مورد مناقشه واقع شده و در نتیجه، قول به جواز از اتقان بیشتری برخوردار است.

کلیدواژه‌ها: رشوه، اکل به باطل، اخذ اجرت، متحاکمین.



مقدمه

رشوه و اخذ اجرت از متحاکمین از عناوین مهم مورد بحث در فقه مذاهب اسلامی می‌باشند که پژوهش تطبیقی در نظرات فقیهان عامّه و خاصّه در این زمینه از اهمّیت خاصی برخوردار است.

از یک طرف بررسی تطبیقی ادله حرمت رشوه و اثبات جریان رشوه در امور غیرقضایی و از طرف دیگر بحث از حرمت یا جواز اخذ اجرت قاضی از طرفین دعوی، از مباحث عمده و اساسی در این مقام است که با استفاده از منابع تفسیری و فقهی فریقین، مورد پژوهش و تحلیل قرار گرفته است.

رشوه

الف) مفهوم رشوه

رشاء در لغت به معنی ریسمان بلند آمده است؛ (۱) اما در اصطلاح، قدر مسلم آن است که نصی نه از جانب عامّه و نه از جانب خاصّه در تبیین موضوع رشوه و حقیقت آن به طور صریح و خاص وجود ندارد، اما از باب لغت و فقها به بیان تعاریفی در این زمینه پرداخته‌اند که بعضاً با فحوای کلی برخی از روایات قابل انطباق است؛ مهم‌ترین تعاریف از کتب لغت و عبارات فقها چنین است:

۱. جُعِلَ و دستمزد و حق السعی؛ (۲) از روایت «یوسف بن جابر» از رسول اکرم (ص) نیز همین معنا استفاده

می‌شود، که طبق این روایت، حضرت (ص)

مردی را که مردم به فقه او نیازمند

باشند و او در مقابل از آنان رشوه

طلب نماید، لعن نمودند. (۳)

۲. چیزی که به وسیله آن حقی

باطل و یا باطلی جاری و تثبیت

می‌گردد؛ (۴) این تعریف تا حدودی با

تعریف «معنی المحتاج» از کتب فقه شافعی

هماهنگی دارد. (۵)

۳. چیزی که شخص به حاکم یا دیگری

می‌دهد تا به سود او حکم کند و یا او

را به برآورده ساختن خواسته‌اش

و اداری نماید. (۶) این تعریف هم

تا حدودی مورد پذیرش سید

یزدی (۷) و شهید ثانی (۸) قرار

گرفته است؛ روایت یوسف بن

جابر می‌تواند از بعد دیگری مؤید

این تعریف باشد که فقیه، فقه خود را به نفع باذل به کار

گیرد، چه به حق و چه به ناحق.

۴. رشوه، رسیدن به حاجت از راه زد و بند و مصلحت

است. (۹)

از جمع بین این تعاریف، می‌توان سه معنا برای رشوه فرض

نمود: (۱) جُعِلَ در مقابل قضاوت به حق (۲) جُعِلَ در مقابل

قضاوت به باطل (۳) جُعِلَ در مقابل حکم کردن به نفع مترافع

و به نفع کسی که رشوه می‌پردازد. (۱۰)

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، کلمات لغویان در تعریف،

مضطرب است؛ اما پر واضح است که جعل و اجرت، (۱۱)

عرفاً تحت عمومیت رشوه قرار نمی‌گیرند؛ به عبارت دیگر

هر گونه جعل بر حکم، نمی‌تواند به معنای رشوه باشد. (۱۲)

دو دلیل بر این مطلب اقامه شده است:

۱. روایت صحیح «عمار بن مروان» که در این روایت، با

وجود کلمه «أما»، رشوه در حکم در مقابل اجور قضاوت

قرار گرفته است و نه تحت عموم آن. (۱۳)

۲. اگر رشوه جعل باشد، هر گونه اجرتی در جماله و اجاره،

مصدق رشوه خواهد بود، مانند اینکه فردی بگوید: «مَنْ رَدَّ

عَبْدِي فَلَهُ كَذَا مِنَ الرَّشْوَةِ». (۱۴)

اما به طور کلی در این مسئله قطع وجود دارد که رشوه به

آنچه که برای باطل پرداخت می‌شود، اختصاص ندارد، بلکه

آنچه را که راشسی برای رسیدن به غرض خود می‌پردازد که

همان حکم به نفع او است، شامل می‌شود؛ خواه به حق باشد

و یا به باطل. (۱۵)

مسئله دیگری که در این میان مورد بحث قرار گرفته،

دخول اموری مانند مدح و ثنای قاضی و مبادرت

به حوائج و بزرگداشت و تعظیم او در مفهوم

رشوه است که از دیدگاه برخی از فقها

تأیید شده است و برخی دیگر آن را ردّ

نموده‌اند. صاحب جواهر از

جمله فقهای است که نظر

به دخول این موارد در رشوه

داده است. (۱۶) اما

به نظر می‌رسد که

با توجه به تعبیر

به اخذ در بسیاری از

روایات و تبادر ذهنی عرف متشرّعه و

عرف عام، به مال بودن رشوه و عدم

دخول ملاک رشوه در سعی در حوائج،

قبول به حصر رشوه در مال صحیح

باشد. (۱۷)



عنوان دیگری که در شمول مفهوم رشوه مورد بحث و بررسی قرار گرفته، آن است که آیا رشوه اختصاص به حکم دارد و یا آنکه شامل موارد غیر حکمی هم می‌شود؟ البته تفصیل و شرح آن، در عنوانی جداگانه خواهد آمد، اما به اجمال می‌توان گفت که ظاهر آن است که برخی از فقهایان، با استناد به برخی از روایات، رشوه را محصور در حکم می‌دانند، ولی در مقابل گروه دیگری، نظر به عمومیت رشوه در غیر حکم داده‌اند که در این میان، تعدد ادله گروه دوم و دلالت واضح این ادله بر شمول رشوه در غیر حکم، نظر این گروه را از ارجحیت خاصی برخوردار می‌سازد. با این بیان می‌توان دریافت که رشوه عبارت از آن چیزی است که راشی به وسیله آن به حاجت خود می‌رسد، چه در نزد قاضی و چه والی یا عامل اداری؛ خواه برای رسیدن به حاجت مشروع باشد که تا وقتی آن را نپردازد، آن شخص متصدی بدان قیام نکرده و آن را انجام نمی‌دهد و خواه برای رسیدن به حاجت نامشروع باشد که راشی در پی آن است که بر خلاف قانون و شرع و مصلحت عمومی بدان دست یابد. (۱۸)

ب) حرمت تکلیفی و وضعی رشوه

به طور کلی، رشوه در اصل آن چیزی است که به ازای حکم به باطل و یا حکم به نفع دهنده مال، اعم از حق و باطل داده می‌شود که در هر دو این موارد، هم حرمت تکلیفی و هم حرمت وضعی برای مرتشی (آخذ) وجود دارد (۱۹) و دفع آن بر راشی (دافع) نیز حرام است. البته اگر رشوه مانند ربا و غصب که عناوینی مستقلند، به صورت مستقل در نظر گرفته نشود، حرمت آن از باب اعانت بر گناه و عدوان است. (۲۰) اما در مجموع سه فرض قابل تصور است:

۱. راشی، به قاضی یا غیر او رشوه دهد تا به نفع او و بر ضد متخاصم، رفتار نماید
شکی نیست که در این مورد علاوه بر حرمت تکلیفی برای هر دو طرف، حرمت وضعی هم وجود دارد. به عبارت دیگر، در این فرض گیرنده ضامن است و باید آن مال را به صاحبش برگرداند و اگر عین تلف شده باشد، ملزم است که مثل یا قیمت آن را برگرداند. (۲۱) به طور کلی می‌توان گفت از آنجا که در این مورد، رشوه در مقابل حکم قرار گرفته است، در حقیقت اجاره‌ای فاسد یا شبیه به آن است که در این صورت با توجه به قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» حکم به ضمان می‌شود. (۲۲)

در فقه حنفی و حنبلی هم به این مطلب اشاره شده است که رشوه گیرنده باید وجه دریافتی را به صاحبش رد نماید؛

زیرا آن را به غیر حق دریافت نموده است و در این حالت مانند مقبوض به عقد فاسد خواهد بود. (۲۳)
البته در این مورد شیخ انصاری (ره) از جانب برخی از معاصرانش احتمالی را مبنی بر عدم ضمان به صورت مطلق بیان نموده است که این گروه این مورد را از موارد تسلیط مجانی مالک قلمداد نموده و آن را معاوضه دانسته‌اند که چون در صحیح آن ضمان وجود ندارد در فاسد آن هم ضمانی نیست. اما این نظر قابل ردّ می‌باشد؛ زیرا اولاً تسلیط در این مورد مجانی نیست، بلکه در مقابل حکم قرار گرفته است. ثانیاً همان‌گونه که گفته شد اعطا مال در مقابل حکم، به صورت اجاره یا شبه آن است که موجب ضمان می‌شود. (۲۴) صاحب جواهر از جمله کسانی است که این اشکال را به شکل عدم ضمان در صورت تلف بیان نموده است. (۲۵)

۲. اینکه فرد معامله‌ای محاباتی (۲۶) با قاضی انجام دهد، تا او به نفعش حکم نماید
در این فرض نیز حرمت تکلیفی وجود دارد، اما در وجود ضمان، دو قول وجود دارد: برخی معتقدند که در این مورد ضمانی در کار نیست؛ زیرا در این معامله با آنکه شرط فاسد وجود دارد، اما شروط در مقابل ثمن قرار نمی‌گیرند و شرط فاسد موجب بطلان معامله نمی‌شود و فقط به نفع کسی که شرط برای او گذاشته شده، اثبات خیار می‌نماید. (۲۷) برخی دیگر بر آنند که چنین معامله‌ای فاسد است و از آنجا که در صحیح این معامله ضمان وجود دارد، در فاسد آن هم ضمان است که در این صورت خریدار ضامن است که متاع را پس دهد و فروشنده هم باید ثمن را بازگرداند و همچنین قول به اینکه این معامله دارای شرط فاسد است و شرط فاسد موجب بطلان معامله نمی‌شود، جایگاهی ندارد و چنین معامله‌ای اکل مال به باطل است و لازم الوفا نمی‌باشد. (۲۸)

۳. اینکه فرد، هدیه‌ای را برای قاضی بفرستد، با انگیزه آنکه حکم را به نفع او صادر کند
در این مورد ضمانی وجود ندارد؛ زیرا هبه از آن گونه موارد است که چون در صحیح آن ضمان وجود ندارد، در فاسد آن هم ضمانی نیست؛ (۲۹) البته در این مورد، از دیدگاه بسیاری از فقها قول به حرمت وجهی تر به نظر می‌رسد؛ زیرا به گونه‌ای همان رشوه محسوب می‌گردد، گرچه هدیه نامیده شود. (۳۰)

ج) ادله حرمت رشوه

۱. کتاب



آیه اول: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۳۱) «و امواتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان [هم خوب] می‌دانید».

آیه فوق یکی از مهم‌ترین دلایل مثبت حرمت رشوه است که در این زمینه مورد توافق فریقین می‌باشد. نقطه نظر بحث بر روی عبارت «تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ...» است. برای فهم بهتر منظور آیه، معنای برخی از کلمات کلیدی آیه در ذیل مورد بررسی قرار گرفته است:

«تدلوا»: کلمه «تدلوا» مضارع از باب افعال «ادلاء» و ادلاء به معنای فرستادن دلو در چاه برای بیرون کشیدن آب است. (۳۲) این کلمه را به عنوان کنایه در دادن رشوه به حکام استعمال می‌کنند، تا بر طبق میل آدمی رأی دهند و این کنایه‌ای لطیف است که می‌فهماند مثل رشوه دهنده که می‌خواهد حکم حاکم را به سود خود جلب کند و با مادیات عقل و وجدان او را بدزدد، مثل کسی است که با دلو خود آب را از چاه بیرون می‌کشد. (۳۳)

به عبارت دیگر، خداوند در این آیه از اعطای مال به سوی حکام برای ابطال حق و اقامه باطل، به هدف اکل اموال مردم به گناه و عدوان

نهی فرموده است که این همان معنای رشوه است و به دلیل ملازمه، هنگامی که اعطا حرام باشد، اخذ نیز حرام خواهد بود. (۳۴)

در تفسیر «المنیر» نیز در شرح این کلمه آمده است که منظور از «تدلوا»، القا مال به حکام به عنوان رشوه است که دهنده به وسیله آن به حکم قضایی می‌رسد که به نفعش می‌باشد. (۳۵)

«حکام»: جمع حاکم است و به کسی گفته می‌شود که بین مردم حکم می‌کند. (۳۶)

«اکل»: مراد از اکل در این آیه مطلق تصرفات و استمتاع است و بدان دلیل به طور خاص نامبرده شده است که اولین و مهم‌ترین حاجت طبیعی بشر است که بدان توجه می‌نماید. (۳۷)

اما با توجه به به معانی و مفاهیم کلمات فوق در آیه مذکور، می‌توان دریافت که عبارت «و تَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ...» در پی نهی از مصالحه‌ای است که راشی و مرتشی بر سر خوردن مال مردم می‌کنند و مال مردم را بین خود تقسیم می‌نمایند؛ حاکم یک مقدار از آن را بگیرد که راشی به سبب ادلاء می‌کند و خود راشی هم یک مقدار دیگر را، با اینکه می‌دانند این مال باطل است و حقی در آن ندارند. (۳۸)

در کل، احتمال دارد که کلمه «تدلوا» بر «تأكلوا» عطف و حرف نهی بر آن داخل شده باشد که در این صورت، مسئله ذکر خاص بعد از عام به وجود می‌آید که در حقیقت، خداوند یکی از اسباب باطل اکل مال غیر را بیان نموده است؛ چنانچه این احتمال هم وجود دارد که «تدلوا» عطف بر «الباطل» و بآء بر سر آن داخل شده باشد که در هر صورت مدلول مطابقی آیه، حرمت رشوه دادن خواهد بود. (۳۹) در حقیقت این آیه مربوط به کسانی است که با حکام و امرا به مصلحت می‌پردازند، تا آنکه نظر آنان را به خود جلب نمایند. این آیه بر حرمت دادن رشوه دلالت می‌نماید که از پی آن، حرمت اخذ رشوه هم لازم می‌آید؛ زیرا این عمل قائم به طرفین است و نهی متوجه هر دو آنها می‌شود. (۴۰) به عبارت دیگر، آیه از دفع اموال به عنوان رشوه به سوی حکام به هدف گرفتن قسمتی از اموال مردم، به وسیله گناه، مانند قسم دروغ، شهادت زور و ... نهی فرموده است. (۴۱)



آیه دوم: «سَمَاعُونَ لَلْكَذِبِ أَكْالُونَ لَلسُّخْتِ فَإِنَّ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۴۲) «پذیرا و شنوای دروغ هستند [و] بسیار مال حرام می‌خورند پس اگر نزد تو آمدند، [یا] میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی برتاب و اگر از آنان روی برتابی هرگز زبانی به تو نخواهند رسانید و اگر داوری می‌کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست می‌دارد».

آیه فوق یکی دیگر از آیاتی است که در اثبات حرمت رشوه، علاوه بر امامیه مورد استناد فقهای اهل تسنن هم قرار گرفته است. (۴۳) کلام مورد نظر در آیه، عبارت «أَكَالُونَ لَلسُّخْتِ» می‌باشد.

این آیه مربوط به عده‌ای از یهودیان است که در بین خود به یک حادثه و واقعه‌ای دینی مبتلا شدند؛ واقعه‌ای که از نظر دین خودشان حکمی داشته، ولی علمایشان آن حکم را بعد از ثبوت و استقرارش تغییر داده بودند و برای اینکه آن حکم اجرا نشود، این عده یهود را به نزد رسول خدا (ص) فرستاده و به آنان دستور دادند که پیامبر اسلام (ص) را در کار خود حکم قرار دهند، اگر او نیز طبق حکم یهود (یعنی همان حکم تحریفی) حکم کرد، قبول کنند و اگر حکمی دیگر نمود (یعنی همان حکمی که علمای یهود از تورات دزدیده و پنهان کرده بودند)، از قبول آن برحذر باشند. آنان در این جریان، رشوه گرفته بودند و حکمی غیر حکم خدا کرده بودند، چون اگر حکم خدا را اجرا می‌کردند یک طرف از دو طرف نزاع متضرر می‌شد و همین طرف با دادن رشوه ضرر را از خود دور ساخته بودند. (۴۴)

اما کلمه «سخت» در لغت به معنای پوسته‌ای است که دور ریخته می‌شود و از همین باب است که به محظور و عمل نادرستی که مرتکبش را ننگین می‌سازد، سخت گفته می‌شود، چنانچه این‌گونه اعمال، دین و مروّت مرتکب را می‌پوشاند و به صورت پوسته‌ای درمی‌آورد که باید دور ریخته شود. (۴۵)

پر واضح است که هر مالی که از راه حرام کسب شود، نوعی سخت است و سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه مراد از سخت در آیه شریفه همان رشوه است. احادیث و روایات متعددی از جانب فریقین در بیان مصادیق سخت بیان گردیده است:

در روایتی جراح مدائنی از امام صادق (ع) نقل نموده است: «از موارد خوردن سخت، رشوه در حکم است». (۴۶) حماد بن عمرو نیز از رسول اکرم (ص) نقل نموده است که ایشان رو به امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: «ای علی! از انواع سخت، ثمن مردار و ثمن سگ و ثمن شراب و مهر زانیه و رشوه در حکم و اجر کاهن است». (۴۷) در نزد عامّه نیز روایاتی در این باب وارد گردیده که قابل انطباق با مطلب مورد نظر است؛ این جریر از ابن عمر روایت نموده است: «هر گوستی که از سخت بروید آتش بدان سزاوارتر است؛ گفته شد: سخت چیست؟ وی پاسخ داد: رشوه در حکم است». (۴۸) همان‌گونه که از روایات برداشت می‌شود، رشوه به عنوان مهم‌ترین مصداق سخت معرفی شده است، که در واقع می‌تواند یکی از ابعاد عبارت مورد بحث در آیه را روشن نماید.

آیه سوم: «وَ أَخَذِهِمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...» (۴۹) «و ربا می‌گرفتند با اینکه از آن نهی شده بودند و اموال مردم را به ناحق می‌خوردند...». نقطه بحث در این آیه بر روی عبارت «وَأَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ» است که منظور کسانی هستند که بدون استحقاق، مال مردم را می‌خورند. آنها در موقع قضاوت، رشوه می‌گرفتند و کتابهایی می‌نگاشتند و می‌گفتند که از جانب خدا است و از این راه پولهایی از مردم دریافت می‌کردند و کارهای دیگری که بر روی هم آنها را سزاوار کیفر خدا گردانید. (۵۰) این نکته قابل ذکر است که آیات دیگری هم در قرآن کریم وجود دارند که به طور غیر مستقیم بر مسئله رشوه و حرمت آن دلالت دارند: از جمله نساء، ۲۹؛ هود، ۸۵؛ اعراف، ۸۵؛ شعراء، ۱۸۳ و ...، اما مهم‌ترین آیات این مسئله، همان سه آیه ذکر شده فوق هستند.

۲. روایات

روایات به عنوان بارزترین دلیل حرمت رشوه، مورد استناد قرار گرفته‌اند. دلالت روایات بر تحریم رشوه از جانب شرع، بسیار روشن و آشکار است. برخی از مهم‌ترین روایات این زمینه در منابع روایی و تفسیری، عبارتند از:

– روایات خاصه

سماعه از امام صادق (ع) نقل نموده است: «و اما رشوه در حکم، کفر به خداوند است». (۵۱)



رسول اکرم (ص) فرمودند: «خداوند، راشی و مرتشی و عمل کننده بین آنان را لعنت نماید» (۵۲).

امام صادق (ع) فرمودند: «رشوه در حکم، از موارد خوردن سحت است؛ گفته شد: ای پسر رسول خدا، اگر چه به حق حکم کند؟ امام فرمودند: بله، پس اگر به باطل حکم نماید، کافر است، همان گونه که خداوند در قرآن فرموده است:

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۵۳) - روایات عامه

عبدالله بن عمر نقل نموده است: «رسول الله (ص) رشوه دهنده و رشوه گیرنده را لعن نمود» (۵۴).

امام علی (ع) فرمودند: «درهای سحت، هشت در است: رشوه در حکم، که در رأس آنها قرار دارد و همچنین کسب از راه فحشاء، جهانیدن نر بر روی ماده، ثمن میتة، ثمن شراب، ثمن خرید و فروش سگ، کسب حجام و مزد کاهن» (۵۵).

نسائی از مسروق روایت نموده است: «اگر قاضی هدیه دریافت نماید، سحت خورده است و اگر رشوه بگیرد، به حد کفر رسیده است» (۵۶).

۳. اجماع

اجماع به عنوان مستند سوم، دلیل دیگری است که در حکم حرمت رشوه، مورد استناد قرار گرفته است. اجماع مسلمانان به دو قسمش، یعنی محصل و منقول، دلالت بر حرمت رشوه می نماید. وجود چنین اجماعی هم از جانب خاصه و هم عامه مورد ادعا قرار گرفته است (۵۷). در کتاب القضاء مرحوم آشتیانی آمده است که گرچه در زمینه حرمت رشوه، اخباری وجود دارند که به حد تواتر رسیده اند، اما اگر این اخبار موجود نبودند، اجماع مسلمانان و ضروری بودن حرمت رشوه در دین، در این مسئله کفایت می نمود (۵۸).

البته وجود اجماع در کنار اسناد قرآنی و روایی ارزشی ندارد؛ زیرا از نظر امامیه، اجماع دلیلی مستقل نمی باشد.

۵) شمول رشوه در غیر حکم

پیر واضح است که در جریان یافتن رشوه در حکم و قضاوت و حرمت اعطای آن توسط دهنده و اخذ آن توسط قاضی شکی وجود ندارد و بلکه، قضاوت اولین و مهم ترین موضع رشوه در زبان روایات است، اما با این حال در اینکه آیا رشوه در غیر حکم هم جریان دارد یا نه، دو قول متمایز

وجود دارد؛ گروهی بر آنند که رشوه فقط شامل حکم می شود و مهم ترین دلیل این گروه وجود برخی روایات است که در آنها، رشوه، تنها به حکم نسبت داده شده است. ولی گروه دیگر معتقدند که رشوه علاوه بر حکم، در غیر حکم هم جریان پیدا می کند. مهم ترین دلایل این گروه عبارتند از:

۱. ادله لفظی (قرآن و روایات)

- با توجه به آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَ تَدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»، گرچه بسیاری از فقها و مفسران، کلمه «حکام» را به قضاوت معنا نموده اند، اما برخی معنای عامی برای آن در نظر گرفته اند (۵۹).

- با توجه به آیه «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تَعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، که مربوط به رشوه گرفتن علمای یهود است، می توان فهمید که این رشوه در مقام داوری و دادرسی نبوده است، اما آنچه دریافت نموده بودند، تحت عنوان رشوه مطرح شده است (۶۰).

- روایت صیرفی از حفص اعور که به امام کاظم (ع) عرض کرد: «کارمندان خلیفه از ما ظرف و مشک آبی می خردند؛ آنان اشخاصی را وکیل می کنند که اجناس را از ما تحویل بگیرند؛ ما به آنان رشوه می دهیم که به ما ستم نکنند، امام فرمودند: اشکال ندارد؛ سپس اندکی سکوت و تأمل کرده و فرمودند: آیا اگر شما به آنها رشوه دهید، به کمتر از شروط سلطان، ظروف را از شما می پذیرند؟ گفتیم: بله، امام (ع) فرمودند: این رشوه، رشوه فاسد است» (۶۱).

پیر واضح است که در این روایت رشوه به کارمندان خلیفه مورد توجه قرار گرفته که امری غیر از قضاوت است.

- روایت امام رضا (ع) از امام علی (ع) در تفسیر عبارت «اکالون السُّخْتِ» (۶۲) که فرمودند: «آکل سحت مردی است که حاجت برادرش را برمی آورد و آن گاه هدیه اش را می پذیرد» (۶۳).

- روایت اصبع بن نباته از امام علی (ع) که فرمودند: «آن والی که خود را از حوائج مردم مخفی کند (نسبت به برآوردن احتیاجات مردم اقدامی نکند)، خداوند در روز قیامت از او و حوائج او خود را مخفی می سازد و اگر



وی هدیه‌ای قبول کند، خیانت نموده و اگر رشوه‌ای بگیرد، مشرک است» (۶۴)

در این روایت کلمه والی مورد نظر است که به معنای حکمران شهر است. (۶۵) البته این روایت دارای اشکال است، زیرا سند روایت به دلیل وجود ابی جارود در سلسله رجال آن، ضعیف است. (۶۶)

۲. ادله لغوی (استناد به ارباب لغت)

- برخی از تعاریف اهل لغت نشان می‌دهد که رشوه انحصار در حکم ندارد.

- کاربرد رشوه در حکم و غیر حکم از مواردی است که کثرت استعمال دارد. (۶۷)

۳. ادله لیبی (اجماع و عقل)

- مسلمانان بر حرمت رشوه بر قاضی و عامل، دارای اتفاق نظر می‌باشند. (۶۸)

- تقیید رشوه به حکم در اکثر اخبار و روایات، دلالت بر عمومیت مفهوم رشوه دارد و این تقیید نشانگر خصوصیت خاصی نیست، بلکه از جهت تغلیب موجود در اعصار و ازمنه است و لیکن این انسباق در ذهن به وجود می‌آید که هر مالی که اعطای آن موجب اکل مال غیر یا تضییع برخی از حقوق غیر می‌شود، در حکم رشوه خواهد بود، هم از نظر ملاک و هم از نظر حکم. به طور کلی نه خصوصیتی در مال غیر وجود دارد و نه در حکم قاضی، بلکه این حکم در جمیع حقوق و موارد غیر حکمی تسری دارد. (۶۹)

- نظام قضاوت و برنامه‌های اجتماعی و اداری، همگی براساس حفظ حقوق و تأمین عدالت اجتماعی تأسیس شده‌اند و قضات، عمال و کارگزاران موظف بر رعایت آنها هستند. بنابراین هر آنچه به انگیزه تحریف و تغییر این امور از مسیر حق و صحیح آنها و سوء استفاده از آنها اعطا شود، رشوه نامیده می‌شود و هیچ تفاوتی بین قضاوت و غیر آن ندارد. (۷۰)

- برخی از فقها به حرمت رشوه بر قاضی و عامل تصریح نموده‌اند. شهید ثانی در *مسالك الافهام* بر حرمت رشوه بر قاضی و عامل، اجماع و اتفاق مسلمانان را ادعا نموده است. (۷۱) همچنین، در برخی کتب فقهی عامه نیز به این مسئله اشاره شده است؛ از جمله در «المعنی» از کتب فقه حنبلی آمده است که رشوه بر قاضی و عامل حرام است. (۷۲) در «کشف القناع» هم آمده است که اخذ رشوه بر

عامل حرام است. (۷۳)

بنابر آنچه بیان گردید، ادله ده‌گانه فوق به طور صریح دال بر آن است که رشوه در موارد غیر قضایی هم جریان دارد.

هـ) جریان حکم رشوه در غیر حکم

با توجه به این دلایل، طبق نظر تعداد زیادی از فقها، رشوه در غیر حکم و قضاوت هم جریان دارد و تحت سه عنوان، با ملاک حلیت و حرمت عمل مطرح شده است که عبارتند از:

۱. گاه راشی برای اصلاح امری مباح و به وجهی مباح و حلال اقدام به پرداخت مال می‌نماید که اشکالی در آن وجود ندارد و جواز در این مورد اعم از جواز تکلیفی و وضعی است و این امر به دلیل آن است که عمل مسلمان محترم است، بنابراین می‌توان او را اجیر نمود و عوض در مقابل عمل او اعطا کرد و آیه «أوْفُوا بِالْعُقُودِ» شامل آن می‌شود؛ حتی اطلاق لفظ رشوه در این نوع، مورد اشکال است.

۲. گاه پرداخت مال، در قبال امر حرام است که هیچ شکی در حرمت آن وجود ندارد و این حرمت، اعم از حرمت تکلیفی و وضعی است.

۳. گاه پرداخت مال، برای اصلاح امری به نفع راشی است به هر گونه که انجام شود، چه حلال و چه حرام، که در این صورت نیز حرمت خواهد داشت و حرمت آن، اعم از حرمت تکلیفی و وضعی است؛ زیرا تصریح به این امر که عمل به نفع مستأجر انجام شود، چه به صورت حلال و حرام، آن عمل را از حلیت شرعی خارج می‌سازد و امر جامع بین حلال و حرام، حلال نمی‌باشد، ولی با این حال اگر امر به صورت مطلق واقع شود، قهراً منصرف به مصادیق محلله آن خواهد بود. (۷۴) البته این مورد، به گونه دیگری هم بیان گردیده و آن این است که اگر امر، مشترک بین حلال و حرام باشد و باذل در پرداخت مال جهت حرام را قصد نماید، حکم آن حرمت خواهد بود و اگر جهت محلله آن را قصد نماید، حلال می‌باشد. (۷۵)

در تمامی این موارد، همان حکمی که برای بذل مال وجود دارد، برای اخذ مال نیز به همان شکل جریان دارد.

بنابراین، در جواز اخذ مال برای انجام امر مباح و حلال، و عدم جواز اخذ مال برای انجام امر حرام و مشترک بین حلال و حرام با قصد انجام کار در جهت حرام و یا به طور



کلی، در میان اکثر فقهای امامیه فی الجمله اختلافی وجود ندارد. اما برخی از علمای عامه مورد اول (اخذ مال برای انجام امر مباح) را نیز حرام می‌دانند. در «البحر الرائق» ابن نجیم مصری که از علمای حنفی می‌باشد، در میان اقوال نقل شده، آمده است که دفع رشوه، برای آنکه کار او را در نزد سلطان سر و سامان دهد، برای دهنده حلال است ولی برای گیرنده حرام می‌باشد، اما راه حلال شدن آن این است که او را یک روز یا دو روز اجیر کند، آن‌گاه اگر خواست او را در این عمل و یا عمل دیگری به کار گیرد. در «حاشیه رد المحتار» هم قولی به همین مضمون آمده است. (۷۶)

همان‌گونه که بیان گردید، در میان فقهای امامی نیز این مسئله در قالب اجاره مطرح می‌شود. اما با این حال، برخی از فقها از جمله شیخ انصاری قائل به انحصار رشوه در حکم می‌باشند. نظر این گروه در مورد اخذ مال در غیر حکم آن است که اگر کار مذکور حرام و یا آنکه مشترک بین حلال و حرام باشد، ولی آن مال به این عنوان پرداخت شود که کار چه حرام و چه حلال انجام شود، اخذ چنین مالی حرام است، البته نه به دلیل اینکه این عمل رشوه است، بلکه به این دلیل که اکل مال به باطل و حرمت آن به دلیل فساد است، بنابراین گرفتن این مال فی نفسه حرام نیست، بلکه تصرف در آن، به دلیل آنکه باقی در مال غیر است، حرام است. ممکن است که به دلیل اطلاق ادله درباره هدیه به والیان و کارگزاران، حرمت بذل را هم بتوان ثابت نمود. (۷۷) دو دلیل برای این مطلب اقامه شده است: (۱) ذوات و اعمال حرام، مالیت مشروع ندارند (۷۸) (۲) این موارد با توجه به آیه ۱۸۸ سوره بقره، (۷۹) اکل مال به باطلند. اما در پاسخ می‌توان گفت: حرف «باء» بر سر کلمه «الباطل» در آیه مذکور، سببیت است نه مقابله، بنابراین ناظر به وجود عوض و عدم آن نیست، چه رسد به آنکه حق باشد یا باطل. (۸۰) البته برخی دیگر از این گروه، حرمت اعطای مال برای امر حرام را، از باب اعانه بر اثم و ظلم و عدوان می‌دانند. (۸۱)

و) استثنائات حرمت پرداخت رشوه

در دو مورد، معظم فقهای عامه و خاصه قائل به عدم حرمت پرداخت رشوه می‌باشند که البته در هر دو حالت، گرفتن آن بر مرتشی حرام است:

۱. پرداخت رشوه برای رسیدن به حق، در صورت انحصار

به این راه بیشتر فقها برای کسی که بدون رشوه نمی‌تواند حق خود را استیفا نماید، به جواز رشوه دادن قائلند. (۸۲) دلیل جواز رشوه دادن در این فرض، اجماعی است که برخی بدان اشاره نموده‌اند و مؤید آن شهرت است (۸۳) و ادله نفی ضرر بر ادله احکام با عناوین اولیه آنها حکومت دارد (۸۴) و این جواز، حکمی ثانوی است.

صاحب جواهر نیز ضمن بیان عدم برخورد نمودن به خلافی در این مسئله، قائل شده است که اصول شرع و قواعد مستفاد از قرآن، سنت، اجماع و عقل، بر جواز این امر دلالت می‌کنند (۸۵) اما به طور خاص به نصی در این زمینه اشاره نشده است.

البته ذکر این نکته از اهمیت خاصی برخوردار است که در بیشتر نظرات یافته شده از فرق اهل سنت، دفع رشوه به صورت مطلق برای رسیدن به حق، مجاز دانسته شده است و به مسئله منحصر بودن راه رسیدن به حق در این امر، اشاره‌ای نشده است. از جمله در «حاشیه الدسوقی» (۸۶) از کتب فقه مالکی و «روضه الطالبین» (۸۷) از کتب فقه شافعی آمده است که دفع رشوه برای تحقق و رسیدن به حق، جایز است.

از اطلاق اقوال برخی از فقهای امامیه نیز برمی‌آید که در صورت عدم توقف حق به اعطای رشوه، باز هم اعطای آن اشکالی ندارد؛ از جمله در «شرائع الإسلام» و «قواعد الأحکام» این مسئله به چشم می‌خورد و صاحب جواهر نیز همین امر را استنباط نموده است. (۸۸)

همان‌گونه که در ابتدای مطالب بیان گردید، در فقه امامیه نسبت به جواز اعطای رشوه در این مورد اختلافی به چشم نخورده است. به احتمال قوی، این ادعای عدم خلاف، مختص به فقهای امامیه است؛ زیرا در میان فقهای اهل سنت این اختلاف دیده می‌شود؛ در نیل الأوطار شوکانی قول به جواز دفع رشوه برای طلب حق، به برخی از جمله گروهی از شافعیان نسبت داده شده است، اما این قول مورد قبول صاحب کتاب نمی‌باشد. وی استدلال نموده است که حدیث نبوی «لعن الله الراشی و المرتشی» عام بوده و مخصصی برای خروج از عموم این حدیث و حکم به جواز اعطای رشوه از جانب طالب حق وجود ندارد و اصل در مال مسلمان، تحریم است. ذکر این مورد خالی



بین آنها فرق نهاده است؛ ایشان قائل است که در دو صورت اول و دوم، مال باید برگردانده شود، اما در صورت سوم، در صورت موجود بودن باید برگردانده شده و در صورت تلف، قاضی بدهکار نمی‌باشد. (۹۲)

اخذ اجرت از متحاکمین

مسلم آن است که رشوه به عنوان یکی از مصادیق کسبه‌های حرام، تحت عنوان «ما یحرم الإکتساب به لکونه عملاً محرماً فی نفسه» شناخته شده است. طبق مطالب گذشته در صفحات پیشین، مهم‌ترین جایگاهی که رشوه در آن ظهور دارد، جایگاه قضاوت است. اما در این میان، به جز رشوه، قاضی می‌تواند از راههای دیگری هم کسب درآمد نماید که برخی حرام و برخی حلالند که تشریح مختصر آنها در کنار مسئله رشوه لازم به نظر می‌رسد؛ از این رو آنچه قاضی در ازای تصدی مقام قضاوت دریافت می‌نماید، در چند وجه قابل تصور است:

۱) اجرت: آن چیزی است که قاضی آن را از متخاصمین و یا از اهل شهر و یا از اهل محل و یا از بیت المال تقاضا می‌نماید. (۹۳) اجرت نیازمند تعیین نمودن عوض، ضبط مدت و مشخص نمودن عمل است. (۹۴)

۲) جعل: آن اجرتی است که قاضی آن را از متخاصمین یا یکی از آن دو، در ازای حکم حقی که بین آنها می‌نماید، تقاضا می‌کند. (۹۵) به طور کلی، جعل آن اجری است که به کسی که برای عامل کاری را انجام دهد، تعلق می‌گیرد، چه مخاطب او باشد و چه نباشد. اما اجرت آن چیزی است که مستأجر آن را برای اجیر معینی که مخاطب او است، قرار می‌دهد.

۳) ارتزاق: آنچه از بیت المال که بر طبق مصلحت و مبتنی بر نظر امام داده می‌شود. (۹۶) ارتزاق نیازمند مشخص نمودن اندازه و قدر خاصی نمی‌باشد.

به طور خلاصه می‌توان گفت که مشهور در دو مورد اول، قائل به حرمت می‌باشند، ولی مورد اخیر را در صورت حاجت جایز می‌دانند. (۹۷)

دیدگاههای موجود در اخذ اجرت از متحاکمین

قبل از ورود به بحث، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد

از لطف نمی‌باشد که شوکانی پس از بیان نظر خود، از جانب برخی نظریه ضعیفی را هم مطرح نموده که آن را کاملاً باطل دانسته است، مبنی بر اینکه علاوه بر جواز رشوه دادن راشی برای نیل به حق و دفع باطل، اگر حقی باشد که انجام آن بر مرتشی لازم نباشد، گرفتن رشوه در ازای آن بر مرتشی نیز جایز خواهد بود. (۸۹)

۲. پرداخت رشوه در صورت ترس از جان و مال و برای دفع ظلم و حفظ دین

این مورد، عنوان دوم از موارد جواز پرداخت رشوه محسوب می‌شود. علاوه بر مورد اول، جواز پرداخت رشوه برای حفظ دین و جان و مال و همچنین برای دفع ظلم، نیز مورد اشاره قرار گرفته است. (۹۰)

ز) معامله محاباتی

همان‌گونه که قبلاً بیان گردید، معامله محاباتی معامله‌ای است که ثمن آن معمولاً کمتر از ثمن واقعی است. در انجام چنین معامله‌ای با قاضی، صور مختلفی قابل فرض است:

۱. فروشنده نظر جدی به معامله نداشته باشد، بلکه به دنبال آن است که قاضی به سود او حکم نماید. البته این مورد، همان معامله سوری است که در واقع مطلب، اصلاً معامله محسوب نمی‌شود؛ چون رکن قصد در آن مفقود است.

۲. فروشنده قصد معامله داشته باشد، اما برای آنکه حکم به نفع او صادر شود، ثمن را به کمتر از قیمت به قاضی می‌فروشد (حکم به نفع او، شرط ضمن عقد قرار گیرد).

۳. فروشنده قصد معامله داشته باشد، اما محابات را برای جلب نظر قاضی در معامله قرار داده باشد که به هنگام قضاوت به نفع او داوری نماید.

مورد اول، هم وضعاً و هم تکلیفاً حرام است. مورد دوم در صورتی حرام خواهد بود که شرط فاسد، مفسد معامله باشد. ولی اگر این شرط، موجب فساد معامله نباشد دو حالت دارد: ۱) یا مقداری از ثمن در مقابل آن شرط قرار می‌گیرد که در این صورت حکم بیع شیء مملوک در مقابل مملوک و غیر مملوک را خواهد داشت ۲) یا آنکه ثمنی در مقابل شرط قرار نمی‌گیرد که در این صورت معامله به طور کامل، صحیح می‌باشد. مورد سوم حکم هدیه را دارد که نظرات در آن متفاوت است. (۹۱)

شیخ انصاری تمامی این موارد را باطل می‌داند و بیان نموده است که قاضی باید مبیع را بازگرداند، اما در صورت تلف،





که گرچه میان اجرت و جعل در زبان متشرعه تفاوت وجود دارد، به طوری که اصطلاح اول در باب اجاره و دومی در باب جعاله به کار برده می‌شود، اما در این مقام حکم آنها یکی است و تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ اخذ جعل و یا اجرت از متحاکمین محل بحث فقها است.

در موضوع اخذ اجرت بر قضا سه نظریه مطرح شده است:

الف) قول به منع

مشهور فقهای امامیه قائل به منع اخذ اجرت بر قضاوت شده‌اند؛ (۹۸) برخی به طور مطلق و برخی تنها دریافت آن را از متحاکمین منع نموده‌اند. از میان فقهای اهل تسنن نیز، این قدامه قائل است که اخذ اجرت بر قضا جایز نیست و این قول را به «شافعی» نیز نسبت داده است. (۹۹) ادله قول به منع از این قرار است:

۱. ادعای اجماع از جانب فقهای امامیه (۱۰۰) و ادعای عدم خلاف از جانب فقهای اهل تسنن. (۱۰۱)

رد: ۱) اجماع در کنار ادله، اجماع مدرکی می‌باشد که ارزشی ندارد (۲) ادعای اجماع بر حرمت اخذ اجرت، چه از متحاکمین و چه از سلطان، با وجود تصریح به جواز برخی از فقها همچون شیخ مفید در «المقنعه» (۱۰۲) و قاضی ابن براج در «المهذب»، (۱۰۳) تعجب‌آمیز است. (۱۰۴)

۲. با توجه به روایت «یوسف بن جابر» که رسول اکرم (ص) در این روایت مردی را که مردم به فقه او نیازمند باشند و او در مقابل از آنان رشوه طلب نماید، لعن نمودند، مراد از رشوه همان جعل است که به خاطر مبالغه در تحریم، اطلاق بر رشوه شده است و اینکه اگر اجرت از متخاصمین اخذ شود، از مصادیق رشوه خواهد بود. (۱۰۵)

رد: ۱) این روایت، به خاطر مجهول بودن «یوسف» قابل استناد نمی‌باشد (۱۰۶) (۲) ممکن است بتوان گفت که ظاهر روایت بازداشتن از گرفتن مال به جهت بذل فقه به صورت رشوه باشد و پر واضح است که رشوه با اجرت و جعل مبیانت دارد؛ زیرا این دو فقط در مقابل عمل هستند و این متوقف بر آن است که عمل دارای قیمتی باشد که در مقابل مال قرار گیرد برخلاف رشوه. بنابراین، مورد روایت اختصاص به جایی دارد که برای بذل فقه، در نزد عرف یا شارع منفعتی وجود نداشته باشد، مانند بیان برخی مسائل که نیاز به هزینه ندارد، یا موجب از بین رفتن وقت نمی‌شود، ولی اگر این کار به گونه‌ای باشد که تمام اوقات فرد را بگیرد

که در آن اوقات می‌تواند به کسب معاش مشغول شود، در این صورت مشمول روایت نمی‌شود؛ زیرا عمل فرد در این صورت دارای قیمت می‌باشد (۱۰۷) (۳) رشوه نه حقیقت در جعل است و نه آنکه به آن رشوه اطلاق می‌شود.

۳. در صحیح «عمار بن مروان» که امام (ع) فرمودند: «... سحت انواع بسیاری دارد که از جمله آنها مالی است که والیان ظالم از مردم می‌گیرند و همچنین، اجور قضات، اجور زنان بدکاره، ثمن شراب و نینذ مست کننده، ربا پس از بیان حکم آن، و اما رشوه در حکم - ای عمار - کفر به خداوند بزرگ و رسول او (ص) است»، (۱۰۸) اجور قضات از موارد سحت شمرده شده است. (۱۰۹)

رد: ممکن است مراد از اجور قضات در این روایت، اجور قضات جور باشد؛ زیرا در عصر ائمه (ع)، این نوع قالب بوده است و یا آنکه با توجه به رجوع ضمیر «منها» به عبارت «ما أصیب من أعمال الولاة الظلمه»، قضات در این روایت، قسمی از والیان ظالم باشند. (۱۱۰)

۴. با توجه به روایت «ابن سنان» که در آن از امام صادق (ع) درباره قاضی بین دو روستا که برای قضاوتش از سلطان رزق دریافت می‌کند، سؤال شد؛ امام (ع) در جواب فرمودند: سحت است. (۱۱۱) منظور از رزق، اجرت بر قضا است؛ زیرا رزق در مصطلح آن عصر، آن چیزی بوده است که عمال دولت آن را به صورت ماهیانه و یا سالیانه دریافت می‌نموده‌اند. (۱۱۲)

رد: حمل رزق بر اجرت، خلاف ظاهر می‌باشد و نزدیک به قبول آن است که سلطان، به سلطان جور حمل شود؛ زیرا قضات در آن زمان از طرف سلاطین جور و عمال آنان، منصوب می‌شده‌اند، که در این صورت این روایت ارتباطی به مقام مورد بحث ندارد. (۱۱۳)

۵. قضا، واجب عینی یا کفایی است و ظاهر آن است که واجبات مبتنی بر مجانیت هستند که در این صورت اخذ اجرت بر قضا حرام می‌باشد. (۱۱۴)

رد: دلیلی بر حرمت اخذ اجرت بر قضاوت‌هایی که برای حفظ کيان اسلام واجب است، وجود ندارد. (۱۱۵)

۶. اخذ اجرت منجر به افتادن قاضی به ظلم و جور می‌شود و اگر اخذ اجر از دو طرف به صورت مساوی باشد، باعث توجه قاضی به حفظ منافع هر دو طرف می‌شود، در حالی که یکی از آن دو محق بوده و دیگری بر باطل است.

۷. از آنجا که دریافت هدیه حرمت دارد، به طریق اولی اخذ اجرت هم حرمت خواهد داشت. (۱۱۶)

۸. قضاوت از مناصب سلطان [رسول اکرم (ص)] است که خداوند به ایشان امر فرموده است: «قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» و تاسی به ایشان را واجب نموده است. (۱۱۷)

رد: مورد این آیه مقام رسالت است که غیر از مقام ولایت و قضا است؛ زیرا رسالت از مختصات رسول اکرم (ص) است و جایگاه تاسی به ایشان نمی‌باشد. (۱۱۸)

۹. فقهای اهل تسنن در این مسئله به قول خلیفه دوم، مبنی بر آنکه اخذ اجرت بر قاضی مسلمانان جایز نمی‌باشد، استناد جسته‌اند. (۱۱۹)

ب) قول به جواز

این قول منسوب به شیخ مفید در «المقنعه» و قاضی ابن براج در «المهدب» می‌باشد. (۱۲۰) این نظریه قائل به آن است که بر طبق قاعده، اخذ اجرت بر قضا جایز می‌باشد و این امر به خاطر حرمت عمل مسلمان است که نباید هدر رود. (۱۲۱)

ادله قول به جواز از این قرار است:

۱. اصل حلیت [اصالة الاباحه].
۲. با توجه به روایت «ابن حرمان»، (۱۲۲) استیکال مذموم (اکل مالی که مورد نهی قرار گرفته است)، منحصر در گرفتن مال در ازای حکم به باطل و عدم شناخت حق است، بنابراین استیکال با علم به حق جایز است.
- رد: ۱) این روایت دچار ضعف سند است (۲) این روایت دلالت بر این دارد که کسانی که علوم ائمه (ع) را فرا گرفته و آن را در میان شیعیان آن بزرگواران نشر می‌دهند و در این حال شیعیان نسبت به آنها محبت و نیکی می‌کنند، استیکال مذموم نمی‌نمایند و تنها آنانی که بدون علم به افتا می‌پردازند و حقوق را باطل می‌نمایند، استیکال مذموم کرده‌اند و روایت نه منطوقاً و نه مفهوماً متعرض اخذ اجرت در حکم به حق نشده است. (۱۲۳)

ج) قول به تفصیل

این قول منسوب به علامه حلی در *مختلف الشیعه* است. بر طبق این نظریه، ۱) اگر قضاوت بر قاضی تعیین یافته باشد (یا به خاطر تعیین امام (ع) یا فقدان غیر یا افضلیت) و متمکن باشد، اخذ اجرت بر او جایز نمی‌باشد. ۲) اگر قضاوت بر وی تعیین نیافته باشد و یا محتاج باشد، اخذ

اجرت بر او کراهت دارد [جواز با کراهت] به دو دلیل: اصل اباحه و جواز اخذ اجرت بر کاری که بر انجام دهنده واجب نیست. (۱۲۴)

ادله قول به تفصیل از این قرار است:

۱. وجه اعتبار عدم تعیین قضا بر قاضی در جواز اخذ اجرت، ثبوت حرمت اخذ اجرت بر واجبات عینی در نزد علما است.
۲. دلیل اعتبار نیازمندی قاضی، ظهور اختصاص دلایل منع (مانند روایت «یوسف بن جابر») به صورت بی‌نیازی است. (۱۲۵)

در توضیح دلیل دوم می‌توان گفت که در روایت «یوسف بن جابر» کسی مشمول لعن قرار گرفته است که فقه می‌آموزد و مردم از او می‌خواهند که قضاوت کند و محتاج او هستند، ولی او از آنان رشوه طلب می‌کند. این امر نشان دهنده آن است که فقط مردم محتاج اویند، نه او محتاج مردم. (۱۲۶)

با این حال، در یک جمع‌بندی کلی این امر روشن می‌شود که با توجه به اینکه ادله قائلان به حرمت نسبت به سایر نظرات، از ضعف بیشتری برخوردار است، ظاهراً قول به جواز در ابعاد و حدودی خاص از دیدگاه فقهای متأخر و پس از آنها صحیح به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

۱. رشوه چیزی است که در مقابل حکم کردن یا عمل نمودن مرتشی به نفع راشی به نحو باطل، پرداخت می‌شود که حرمت آن از ضروریات اسلام است. اما اخذ اجرت بر قضا چیزی است که طی قرارداد اجاره در مقابل تصدی مقام قضا و رفع خصومات و یا حکم کردن به حق، به قاضی اعطا می‌شود.
۲. پر واضح است که طبق تعاریف فوق، اخذ اجرت قاضی مندرج در رشوه نمی‌شود؛ زیرا در واقع موضوع رشوه بر آنچه



که در ازای حکم به حق اعطا می‌شود، صدق نمی‌کند، در نتیجه این دو عنوان هم از لحاظ مفهومی و هم از لحاظ مصداقی با یکدیگر متفاوت می‌باشند. بنابراین، به رغم وجود دیدگاه حرمت اخذ اجرت بر قضا، اولاً ادله حرمت رشوه شامل اخذ اجرت قاضی از متحاکمین نمی‌شود، ثانیاً ادله اجماع، عدم خلاف، شهرت و روایات در این زمینه، از دیدگاه فقیهان متعددی مردود است.

۳. دفع و اخذ رشوه به اتفاق و اجماع فقیهان مذاهب اسلامی، هم در موارد قضایی و هم در موارد غیرقضایی، حرام و غیر مشروع می‌باشد، اما در اخذ اجرت قاضی از متحاکمین، با توجه به مخدوش بودن ادله حرمت آن، ظاهراً قول به جواز (البته نه به صورت مطلق) از نظر بسیاری از فقها، خصوصاً متأخران و پس از آنها وجیه به نظر می‌رسد.

پی‌نوشتها

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۹۷.
۲. قاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۴۸.
۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۲۳، ج ۵.
۴. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۸۴.
۵. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۳۹۲.
۶. مصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۲۸.
۷. تکملة العروة الوثقی، ج ۲، ص ۲۲.
۸. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۳، ص ۷۵.
۹. النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۲۶.
۱۰. ترجمه و شرح مکاسب محرّمه، ج ۲، ص ۱۲۸.
۱۱. اجرت و جعل گرچه در فقه با یکدیگر متفاوتند، اما برحسب عرف، در اینجا به یک معنا لحاظ شده‌اند.
۱۲. کتاب القضاء، صص ۳۸ و ۳۹.
۱۳. همان، ص ۳۹.
۱۴. منهاج الفقهة، ج ۱، ص ۳۴۸.
۱۵. دلیل تحریر الوسیلة، ج ۳، ص ۲۵۶.
۱۶. جواهر الکلام، ج ۲۲، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.
۱۷. انوار الفقهة، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.
۱۸. تعلیق و تحقیق حول کتاب القضاء، ص ۴۲۸.
۱۹. دراسات فی مکاسب المحرمه، ج ۳، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.
۲۰. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، ج ۳، ص ۷۵؛ تکملة العروة الوثقی، ج ۲، ص ۲۳.
۲۱. مصباح الفقهة، ج ۱، ص ۲۷۴؛ شرائع الإسلام، ج ۴، ص ۷۰.
۲۲. مصباح الفقهة، ج ۱، ص ۲۷۴.
۲۳. المغنی، ج ۱۱، ص ۴۳۸؛ حاشیه رد المحتار، ج ۵، ص ۵۰۲.
۲۴. منهاج الفقهة، ج ۱، صص ۳۶۷ و ۳۶۸.
۲۵. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۴۹.
۲۶. بیع محاباتی، معامله‌ای است که ثمن آن معمولاً کمتر از ثمن واقعی است.
۲۷. مصباح الفقهة، ج ۱، ص ۲۷۵.
۲۸. انوار الفقهة، ص ۲۱۶.
۲۹. مصباح الفقهة، ج ۱، ص ۲۷۵؛ انوار الفقهة، ص ۲۱۶.
۳۰. انوار الفقهة، ص ۲۰۹.
۳۱. بقره، ۱۸۸.
۳۲. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۶۵.
۳۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۵.
۳۴. مصباح الفقهة، ج ۱، ص ۲۶۴.
۳۵. التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، ج ۲، ص ۱۶۳.
۳۶. المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴۹.
۳۷. دراسات فی مکاسب المحرمه، ج ۳، ص ۱۵۲.
۳۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۷۵.
۳۹. دراسات فی مکاسب المحرمه، ج ۳، ص ۱۵۳.
۴۰. تعلیق و تحقیق حول کتاب القضاء، ص ۴۲۴.
۴۱. التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج، ج ۲، ص ۱۶۴.
۴۲. مائده، ۴۲.
۴۳. المغنی، ج ۱۱، ص ۴۳۸؛ المبسوط، ج ۲۳، ص ۸؛ نیل





- الأوطار، ج ٩، ص ١٧٢.
٧٣. كشف القناع، ج ٣، ص ١١٣.
٧٤. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ٣، ص ٢٠١.
٧٥. منهاج الفقاهه، ج ١، ص ٣٦٢.
٧٦. البحر الرائق، ج ٦، ص ٤٤١؛ حاشييه رد المحتار، ج ٥، ص ٥٠٢.
٧٧. ترجمه و شرح مكاسب محرّمه، ج ٢، ص ١٣٤. نیز ر.ك: كتاب القضاء، ص ٣٩.
٧٨. «ان الله إذا حرم شيئاً حرم ثمنه».
٧٩. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ».
٨٠. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ٣، صص ٢٠٢ و ٢٠٣.
٨١. مستند الشيعة في احكام الشريعة، ج ١٧، ص ٧٣.
٨٢. مسالك الافهام، ج ١٣، ص ٤٢١.
٨٣. كتاب القضاء، ص ٣٩.
٨٤. مصباح الفقاهة، ج ١، ص ٢٧٤.
٨٥. جواهر الكلام، ج ٢٢، ص ١٤٥.
٨٦. حاشية الدسوقي، ج ٤، ص ١٨١.
٨٧. روضة الطالبين، ج ٨، ص ١٢٧.
٨٨. شرائع الإسلام، ج ٤، ص ٧٠؛ قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٤٢٩؛ جواهر الكلام، ج ٤٠، ص ١٣١.
٨٩. نيل الاوطار، ج ٩، صص ١٧٢ و ١٧٣.
٩٠. احكام القرآن، ج ٤، ص ٨٦؛ تفسير آيات الأحكام، ص ٣٧٧؛ كشف القناع، ج ٦، ص ٤٠١؛ المغني، ج ١١، ص ٤٣٨؛ حاشييه رد المحتار، ج ٥، ص ٥٠٢؛ البحر الرائق، ج ٦، ص ٤٤١؛ تفسير قرطبي، ج ٦، صص ١٨٣ و ١٨٤.
٩١. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ٣، ص ٢٠٧.
٩٢. ترجمه و شرح مكاسب محرّمه، ج ٢، صص ١٤٢ و ١٤٣.
٩٣. تعليق و تحقيق حول كتاب القضاء، ص ٤٠٦؛ مفتاح الكرامة، ج ١٢، ص ٣٢٠.
٩٤. مصباح الفقاهة، ج ١، ص ٢٦٨.
٩٥. تعليق و تحقيق حول كتاب القضاء، ص ٤٠٦؛ مفتاح الكرامة، ج ١٢، ص ٣٢٠.
٩٦. مفتاح الكرامة، ج ١٢، ص ٣٢١؛ تعليق و تحقيق حول كتاب القضاء، ص ٤٠٧.
٩٧. تعليق و تحقيق حول كتاب القضاء، صص ٤٠٦ و ٤٠٧.
٤٤. الميزان في تفسير القرآن، ج ٥، صص ٥٥٦-٥٥٨.
٤٥. المفردات في غريب القرآن، ص ٣٩٩.
٤٦. وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ٢٢٣، ج ٧.
٤٧. همان، ج ١٧، ص ٩٤، ج ٩.
٤٨. كنز العمال، ج ٦، ص ١١٩.
٤٩. نساء، ١٦١.
٥٠. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ٣، ص ٢١٤.
٥١. وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ٢٢٣، ج ٨.
٥٢. مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ٣٥٥، ج ٨.
٥٣. همان، ج ١٧، ص ٣٥٣، ج ١.
٥٤. السنن الكبرى، ج ١٠، ص ١٣٩؛ احكام القرآن، ج ٤، ص ٨٥؛ مسند احمد، ج ٢، ص ١٩٠.
٥٥. كنز العمال، ج ٢، ص ٤٠٢. نیز ر.ك: احكام القرآن، ج ٤، ص ٨٥.
٥٦. سنن نسائي، ج ٨، صص ٣١٤ و ٣١٥.
٥٧. ترجمه و شرح مكاسب محرّمه، ج ٢، ص ١١٦؛ جواهر الكلام، ج ٢٢، ص ١٤٥؛ نيل الأوطار، ج ٩، ص ١٧٢؛ سبيل السلام، ج ٤، ص ١٢٤.
٥٨. كتاب القضاء، ص ٣٨.
٥٩. تفسير پرتوی از قرآن، ج ٢، ص ٧٦.
٦٠. بررسی فقهی - حقوقی دو مسئله رشوه و احتکار، ص ١٢٦.
٦١. وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٩٦، ج ١.
٦٢. مائده، ٤٢.
٦٣. وسائل الشيعة، ج ١٧، ص ٩٥، ج ١١.
٦٤. همان، ج ١٧، ص ٩٤، ج ١٠.
٦٥. فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ص ٩٧٣.
٦٦. منهاج الفقاهة، ج ١، ص ٣٥٩.
٦٧. بررسی فقهی - حقوقی دو مسئله رشوه و احتکار، ص ١٢٤.
٦٨. مسالك الافهام، ج ١٣، ص ٤١٩.
٦٩. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ٣، ص ٢٠٢.
٧٠. همان، ج ٣، ص ٢٠٠.
٧١. مسالك الافهام، ج ١٣، ص ٤١٩.
٧٢. المغني، ج ١١، ص ٤٣٧.





۹۸. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص ۱۶۹.
۹۹. المغنى، ج ۱۱، ص ۳۷۷.
۱۰۰. جامع المقاصد، ج ۴، ص ۳۶.
۱۰۱. المغنى، ج ۱۱، ص ۳۷۷.
۱۰۲. المقنعه، ص ۵۸۸.
۱۰۳. المذهب، ج ۱، ص ۳۴۶.
۱۰۴. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص ۱۶۸.
۱۰۵. انوار الفقاهة، ص ۲۱۰.
۱۰۶. منهاج الفقاهة، ج ۱، ص ۳۵۳؛ انوار الفقاهة، ص ۲۱۰.
۱۰۷. «درآمدهای مالی قاضی»، صص ۹۲ و ۹۳.
۱۰۸. «عَن عَمَّارِ بْنِ مَرَّانٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ شَيْءٍ غُلِّ مِنَ الْإِمَامِ فَهُوَ سُحْتٌ، وَالسُّحْتُ أَنْوَاعٌ كَثِيرَةٌ، مِنْهَا مَا أُصِيبَ مِنْ أَعْمَالِ السُّوَالَةِ الظَّلْمَةِ وَمِنْهَا أَجُورُ الْقُضَاةِ وَأَجُورُ الْفَوَاجِرِ، وَثَمَنُ الْخَمْرِ وَالتَّبْيِذِ الْمَسْكِرِ، وَالرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ، فَأَمَّا الرُّشَا يَا عَمَّارُ فِي الْأَحْكَامِ، فَإِنَّ ذَلِكَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» (وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۹۵، ح ۱۲).
۱۰۹. انوار الفقاهة، ص ۲۱۰.
۱۱۰. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص ۱۷۰.
۱۱۱. وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۲۲۱، باب ۸، ح ۱.
۱۱۲. تعليق و تحقيق حول كتاب القضاء، ص ۴۰۸.
۱۱۳. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص ۱۷۰.
۱۱۴. انوار الفقاهة، ص ۲۱۱.
۱۱۵. «درآمدهای مالی قاضی»، ص ۸۷.
۱۱۶. انوار الفقاهة، ص ۲۱۱.
۱۱۷. جواهر الكلام، ج ۲۲، ص ۱۲۲.
۱۱۸. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص ۱۷۲.
۱۱۹. المغنى، ج ۱۱، ص ۳۷۷.
۱۲۰. المقنعه، ص ۵۸۸؛ المذهب، ج ۱، ص ۳۴۶.
۱۲۱. مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۲۶۶.
۱۲۲. «عَن حَمْرَةَ بْنِ حَمْرَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ: مَنْ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقَرَ، قُلْتُ: إِنَّ فِي شَيْعَتِكَ قَوْمًا يَتَحَمَّلُونَ عُلُومَكُمْ، وَيَبْثُونَهَا فِي شَيْعَتِكُمْ فَلَا يَعْدُمُونَ مِنْهُمْ الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ وَالْإِكْرَامَ فَقَالَ: لَيْسَ أَوْلَيْكَ بِمُسْتَأْكِلِينَ، إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يَفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لِيَبْلُغَ بِهِ الْحُقُوقَ، طَمَعًا فِي حِطَامِ الدُّنْيَا» (وسائل الشيعة، ج ۲۷، صص ۱۴۱ و ۱۴۲، ح ۱۲).
۱۲۳. مصباح الفقاهة، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.
۱۲۴. مختلف الشيعة، ج ۵، ص ۱۸.
۱۲۵. ترجمه و شرح مكاسب محرمة، ج ۲، ص ۱۳۰.
۱۲۶. همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند. چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۲. آشتیانی، محمد حسن، کتاب القضاء، قم، دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
۳. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۲، بیروت، دار صادر، بی تا.
۴. اسدی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۵. همو، مختلف الشيعة فی احکام الشريعة، ج ۵، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش.
۶. اصغری، محمد، بررسی فقهی - حقوقی دو مسئله رشوه و احتکار، تهران، نشر اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۷. انصاری، مرتضی، المكاسب المحرمة، ترجمه و شرح محمى الدين فاضل هرندي، ج ۲، قم، بوستان کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ش.
۸. ابن اثیر، النهاية فی غريب الحديث، تحقيق: طاهر احمد الزاوى و محمود محمد الطناحى، ج ۲، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۹. ابن عابدين، حاشیه رد المحتار، ج ۵، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.



۱۰. ابن قدامه، عبدالله، المغنسی، ج ۱۱، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۱۲. ابن نجیم مصری، البحر الرائق، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، ج ۶، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۳. بهوتی، کشف القناع، تحقیق: ابو عبدالله محمد حسن اسماعیل شافعی، ج ۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۱۴. بهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، بی جا، دارالفکر، بی تا.
۱۵. جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، تحقیق: محمد صادق قمحوی، ج ۴، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۶. حرّ عاملی، محمد حسن، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ۱۸ و ۲۷، قم، مؤسسه آل البیت (ع) لاحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۱۷. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهه، تحقیق: شیخ محمد علی توحیدی، ج ۱، بی جا، بی تا.
۱۸. دسوقی، حاشیه الدسوقی، ج ۴، بی جا، داراحیاء الکتب العربیه، بی تا.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم؛ دمشق، الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۰. روحانی، محمد صادق، منهاج الفقاهه، ج ۱، بی جا، العلمیه، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ق.
۲۱. زحیلی، وهبه بن مصطفى، تفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ۲، بیروت، دارالفکر المعاصر، چاپ دوم، ۱۴۱۸ق.
۲۲. زکریا، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۲، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، بی جا، مکتبه الأعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۳. سالیس، محمد علی، تفسیر آیات الأحکام، بی جا، بی تا، بی تا.
۲۴. سرخسی، المبسوط، ج ۲۳، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۲۵. سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسیله، ج ۳، بی جا، بی تا.
۲۶. شریبینی، محمد بن احمد، مغنی المحتاج، ج ۴، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.
۲۷. شریعتمداری جهرمی، «درآمد های مالی قاضی»، مجله فقه اهل بیت (ع)، سال ششم، شماره ۲۳.
۲۸. شوکانی، محمد بن علی، نیل الأوطار، ج ۹، بیروت، دارالجلیل، ۱۹۷۳م.
۲۹. طالقانی، محمود، تفسیر پرتوی از قرآن، ج ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش.
۳۰. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۵ و ۲، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ش.
۳۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغی، ج ۳، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۳۲. طرابلسی، ابن براج، المهدب، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۳۳. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، ج ۱، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.
۳۴. عاملی، جواد بن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح القواعد العلامه، تحقیق: شیخ محمد باقر خالصی، ج ۱۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۳۵. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة، تحقیق: سید محمد کلانتر، ج ۳، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۳۶. همو، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۱۳، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳۷. عاملی، علی بن حسین (محقق ثانی)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۳۸. عکبری، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، المقنعه،



- قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۳۹. فیروز آبادی، قاموس المحيط، ج ۳، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۰. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۱. قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر قرطبی (الجامع لأحكام القرآن)، ج ۶، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
۴۲. الکحلانی، محمد بن اسماعیل، سبیل السلام، تحقیق: شیخ محمد عبدالعزیز الخولی، ج ۴، بی جا، شرکت چاپ مصطفی البابی الحلبی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ق.
۴۳. محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، ج ۴، قم، نشر اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
۴۴. معرفت، محمدهادی، تعلیق و تحقیق حول کتاب القضاء، (همراه کتاب آقا ضیاء چاپ شده است).
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهة، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
۴۶. منتظری، حسینعلی، دراسات فی مکاسب المحرمه، ج ۳، قم، نشر سراپی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۴۷. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی- فارسی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۴۸. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، تحقیق: شیخ عباس قوچانی، ج ۲۲ و ۴۰، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بی تا.
۴۹. نراقی، احمد بن محمد، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۱۷، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۵۰. النسائی، سنن النسائی، ج ۸، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۴۸ق.
۵۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، بیروت، مؤسسه آل البیت (ع) لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۵۲. نووی، محیی الدین، روضة الطالبین، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدال موجود و شیخ علی محمد معوض، ج ۸، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا.
۵۳. هندی، متقی، کنز العمال، تحقیق: شیخ بکری حیانی و شیخ صفوة السقا، ج ۲، بیروت، الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۵۴. یزدی طباطبایی، محمدکاظم بن عبدالعظیم، تکملة العروة الوثقی، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

